

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۲۹

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۰۸/۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## ۵- مشتق

### ۵-۵- اختلاف مشتقات و منشأ آن:

#### ۵-۵-۱- تحقیق در مسئله:

- پرسش: از راه‌های حل مشکل اختلاف نوع تلبس در مشتقات مختلف از یک مبدأ، پذیرش اشتقاق هر مشتق از مبدأ با نوع تلبس متفاوت به نحو اشتراک معنوی یا ... است. تعدد یا وحدت مبدأ مشتقات و مشترک معنوی یا لفظی بودن آن به دست عرف و لغت است و در اختیار غیر ایشان چون اصولیین نیست.

پاسخ: این سؤال باعث می‌شود تا به مناسبت مطلبی شایان توجه را بیان کنیم. شکی نیست که تصمیم‌گیری راجع به امثال این مسئله که فاتح و مفتاح از دو مبدأ هستند یا یک مبدأ، کار لغت و عرف است و از حیطة سخن اصولی خارج می‌باشد؛ یعنی معنا ندارد که در چنین بحثی مثلاً مرحوم آخوند به عنوان یک اصولی، قولی اختیار نماید و مرحوم بروجردی با ایشان مخالفت نماید؛ ولی نمی‌توان اصولی یا هرکسی را که در مطالب خود به چنین بحثی نیازمند است، از تحلیل آنچه از مباحث لغوی در خارج وجود دارد منع نمود. به همین جهت مطالبی که از ابتدای سرفصل «تحقیق در مسئله»، آغاز نمودیم، جنس آن‌ها (و به اصطلاح امروزی، تبار آن‌ها) تحلیل لغت و به معنای دقیق کلمه، «فلسفه لغت» است. لذا است که یک اصولی یا یک مفسر می‌بایست خود را از چنین تحلیلی محروم نکند. مثلاً مرحوم راغب اصفهانی که هم خود یک لغوی است و هم صاحب کتابی لغوی ناظر به واژه‌های قرآنی است، به این چنین تحلیل‌هایی می‌پردازد. نمی‌توان گفت این تحلیل منحصر در سخن لغت و عرف است.

چراکه امثال ما، صرفاً به تحلیل آنچه که در لغت و عرف هست می‌پردازیم. چنانچه مخالف ما تأکید بر چنین انحصاری نماید، خواهیم گفت که ما هم لغوی هستیم و به عنوان یک فیلسوف لغت به بحث می‌پردازیم. در محل بحث، آنچه علم لغت به ما می‌گوید تنها همین است که در مصدر «فتح» فعلیت هست و در اسم آلت آن فعلیت نیست و تحلیل این داده‌های لغوی بر عهده ما است. مثلاً باید بررسی نماییم که «آیا مبدأ یا تلبس این‌ها متفاوت است؟».

تحلیل لغت با اجتهاد در لغت اشتباه نشود. اجتهاد در لغت (و برخی دیگر از علوم ادبی مانند صرف) هیچ ارزشی ندارد؛ بلکه اصلاً چنین اجتهادی معنا ندارد؛ چراکه لغت یافتنی است؛ نه اجتهادی. اجتهاد در لغت نظیر آن است که به منظور دانستن نشانی منزل شخصی، اجتهاد نماییم. اما اگر کسی مثلاً گفت که «صبر گاهی هنگام بلا و گاهی هنگام نعمت و قدرت به کار می‌رود»، یک تحلیل لغوی ارائه نموده است؛ یا کاری که ما به تازگی شروع کردیم نوعی تحلیل لغوی است. بنابراین نباید به سادگی از کنار توصیه به اجتهاد نکردن در علم لغت گذشت. با وجود ممنوعیت اجتهاد، تحلیل جایز بلکه لازم است؛ یعنی از هست‌ها گزارش بدهیم و آن‌ها را باز نماییم.

اگر پرسیده شود که مرز روشن میان اجتهاد و تحلیل چیست، خواهیم گفت که نمی‌توان مرزی برای آن معین نمود. برخی اشیا کیفی هستند که مورد بحث از این قبیل است؛ یعنی مانند اشیای کمی نیستند که در آن‌ها مرز معینی وجود داشته باشد و به محض تجاوز از آن هشدار داده شود. مسلم این است که توسل به اجتهاد برای پیدا کردن معنای کلمه غلط است؛ اما سخن درباره‌ی یک اختلاف در واژگان، مانند فتح و مفتاح بلامانع می‌باشد. در این مورد آقای آخوند می‌فرماید: این اختلاف به خاطر مبدأ است و ما پس از تدقیق به این می‌رسیم که به خاطر تلبس است. این همان تحلیل است. این دو، مصادیق روشن اجتهاد و تحلیل هستند؛ اما ممکن است گاهی مصادیق مشتبهی هم برای آن‌ها یافت شود. نتیجه این که تا حدودی می‌توان مرز گذاشت؛ اما مرزی نامعین و مبهم.

کنون قصد داریم که اختلاف اسامی آلات با مصادر و افعال را تحلیل کنیم. بحث را بر روی یک مثال متمرکز نموده‌ایم و آن فتح و مفتاح است. مشکل این بود که تلبس مفتاح به اعداد و تلبس «فَتَحَ»، «يَفْتَحُ» و «فَاتَحَ» به فعلیت است. در کنشی از جنس تحلیل لغت و از دیدگاه یک فیلسوف لغت، می‌توان گفت که در این‌باره دو راه در پیش روی ما قرار دارد. یک راه این است که بگوییم مبدأ این دو متفاوت است؛ با این بیان که مبدأ «فَتَحَ» و «يَفْتَحُ» فتح فعلی است و مبدأ «مفتاح» فتح استعدادی است. این راه تنها در صورتی قابل پیمایش است که یا فتح

دو معنا داشته باشد (استعداد و فعلیت)، یا یکی از این دو، معنای حقیقی آن و دیگری معنای مجازی آن در نظر گرفته شود، یا در صورت امکان تصویر یک جامع میان استعداد و فعلیت، این دو تحت لوای یک معنا برده شوند. صورت سوم مقداری صعوبت دارد؛ اما استعداد و فعلیت را به مشترک معنوی بدل نموده و سخن را از «تعدد مبدأ» به «مبدئی یگانه و جامع» منتقل می‌کند. این راه، با این که هیچ دلیلی بر رد آن وجود ندارد و احتمال دارد که مقصود مرحوم آخوند، همین بوده باشد، به خودی خود دور از ذهن است. آیا می‌توان ملتزم شد که فتح با مفتاح، از دو مبدأ سرچشمه گرفته‌اند که در یکی شأنیت و در دیگری فعلیت اخذ شده است؟ چرا این دوگانه به ذهن مردم عادی و عقلا نمی‌رسد؟

تذکر مجدد این نکته سزاوار است که ما می‌گوییم مبدأ این‌ها متفاوت است و مفتاح از فتح اعدادی مشتق شده است. با این بیان، پاسخ مرحوم اصفهانی که به وحدت مبدأ استناد نموده است، اشکالی بر این سخن به حساب نمی‌آید.

اما راه دوم این است که بدون دست‌کاری مبدأ، نظیرمان را بر هیأت منعطف نماییم؛ به این صورت که قائل شویم مبدأ همه مشتقات فعلی اعم از «فتح»، «یفتح»، «فاتح» و «مفتوح» و همچنین مبدأ «مفتاح»، «فتاح»، با همان معنای بازکردن و بازشدن است؛ ولی گاه بر تن این مبدأ، لباس مصدری پوشانده می‌شود<sup>۱</sup>، گاه لباس فعل ماضی، گاه لباس فعل مضارع و گاه لباس اسم آلت و سپس آن را بر یک ذات خاص که به مبدأ متلبس شده است، اطلاق می‌نمایند. آن‌گاه که این مبدأ به سیاق اسم آلت داخل می‌شود، تلبس و انقضای آن متفاوت می‌گردد. تلبس در سایرین به محض باز کردن درب یا تصرف شهر آغاز می‌شود و به فراخور پایان آن‌ها منقضی می‌گردد و از این جا به بعد سخن از مجازی یا حقیقی بودن استعمال به میان می‌آید؛ اما در مفتاح، انقضایش به این است که ذات آن از بین برود. مثلاً کلید خم گردد یا بشکند یا دندان‌های آن از بین برود. بدین صورت اختلاف را به هیأت تلبسی مشتقات ارجاع می‌دهیم. بنابراین اگر این لباس از تن مفتاح در آورده شود، دیگر اعداد نخواهد داشت. از میان علما، کسی که اختلاف را به هیأت بازگشت داد، آقای خویی بود.

---

<sup>۱</sup>. بنا شد ما مصدر را صاحب لباس بدانیم و اصل کلام بودن آن را نپذیریم.

این راه به نظر تحلیل خوبی است و استعمالات دیرینه نیز بدان شهادت می‌دهند؛ اما چندی از علما، از جمله آقای اصفهانی و شیخ استاد به این نظریه حمله‌ور شده‌اند. هم‌اکنون کلام ایشان را نقل می‌نماییم.

آقای اصفهانی می‌گوید شأنیت ارتباطی به اسم آلت ندارد. اسم آلت مانند اسم زمان و اسم مکان، دارای معنایی مختص به خود است. معنا در اسم آلت، نسبت فاعلیت است؛ یعنی به وسیله آن کار انجام می‌شود؛ چنان‌چه موضوع‌له در اسم زمان و مکان، ظرفیت است. چنان‌چه پیداست، شأنیت در هیچ کجای این معنا قرار نگرفته است؛ همان‌طور که در ماده آن هم به شهادت سایر مشتقات، شأنیت اخذ نشده است.

شیخ استاد ما نیز همین اشکال را با یک بیان دیگری فرموده‌اند. ایشان فرموده‌اند که شأنیت نوعی عرض و یک معنای اسمی و مترادف با قابلیت و اعداد است. حال آن‌که معنای هیأت معنایی حرفی است. چطور ممکن است معنای اسمی به معنای حرفی وارد شود؟

ولی ما از نام بزرگ این آقایان که بگذریم، به نظر ما این اشکالات وارد نیست.<sup>۱</sup> ما قصد داریم که به اطراف خود بنگریم و با استفاده از آنچه پیرامون ما در جریان است، مسئله را حل نماییم. تردیدی نیست که وضع و به تبع آن استعمال، برخاسته از احتیاج است و چنان‌چه بشر هیچ قصدی برای مفاهمه نداشت، هم‌اکنون مفاهیمی از قبیل وضع، لغت، استعمال، واضع و موضوع‌له وجود نداشتند. احتیاج هم در رساندن مفاهیمی است که در آن‌ها فعلیت شرط است و هم در رساندن مفاهیمی که حاوی شأنیت هستند. لغت به ما گفته است که برای رساندن معانی «باز کردن درب» و «تصرف شهر»، به تناسب نیاز خود از «فتح» یا «یفتح» یا ... بهره بگیر. همان لغتی که این را گفته، به ما اجازه داده است که برای حکایت از شأنیت به همراه فاعلیت، اسم آلت را از این ماده به کار گیریم. این سخن لغوی نیز مانند باقی سخنان وی قابلیت بازخواست ندارد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> . نمی‌توان به واسطه بزرگی شخصی از بحث علمی در حیطة اقوال وی چشم‌پوشی نمود. تجربه‌ای که بنده از ایام بچگی دارم این است که جرثوم کم نبود. قوانین هم که می‌خواندم، مرعوب شخصیت میرزای قمی نمی‌شدم.

<sup>۲</sup> . البته این معانی در طول زمان‌های مدید پدیدار شده است؛ نه طی یک تصمیم و قرارداد.

آقای اصفهانی می‌فرمود اسم آلت برای فاعلیت است و شأنیت از آن خارج است. می‌پرسیم به چه دلیل؟ ایشان در کلمات خود دلیلی نیاورده است. چه اشکالی دارد که به منظور بیان فاعلیت با شأنیت (که بهتر است فاعلیت را که تعبیر ایشان است، به آلت بدل نماییم.) اسم آلت به کار رود؟

هم‌چنین شیخ استاد ما فرمودند که شأنیت معنای اسمی است و نمی‌تواند در معنای هیأت که معنایی حرفی است اخذ گردد. منشأ این‌چنین سخنی، این است که مفتاح را دو قسمت می‌کنیم. مفتاح اسم است و لغت به ما می‌گوید که همیشه می‌توان به قصد بیان نسبت آلت همراه با تهیاً و استعداد، اسم آلت را به کار برد. به عبارت دیگر، نیازی نیست هیأت و ماده را جدا نماییم تا مشکل مزبور رخ نماید؛ بلکه بسته مفتاح را یک‌جا، به عنوان یک اسم آلت در مقابل این معنا در نظر می‌گیریم.

حاصل بحث این شد که اختلاف مشتقات را به اختلاف در هیأت باز می‌گردد که بزرگی چون آقای خوئی نیز قائل به این نظریه می‌باشد.

الحمد لله رب العالمین